

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهما السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

فهرست مطالب

۴.....	پیشگفتار
۸.....	درباره امام رضا <small>علیه السلام</small>
۱۱.....	اخلاق و رفتار امام رضا <small>علیه السلام</small>
۱۶.....	موضع گیری امام در برابر دستگاه
۱۷.....	امام در زمان هارون
۱۸.....	امام در زمان امین
۱۹.....	امام در زمان مامون
۲۱.....	ولایت عهدی امام رضا <small>علیه السلام</small>
۲۵.....	از مدینه تا مرو
۲۷.....	امام در نیشابور
۳۰.....	پیشنهاد مامون
۳۲.....	موضع گیری منفی امام
۳۴.....	اقامه نماز عید
۳۶.....	بحث و مناظره
۳۹.....	شهادت امام
۴۵.....	پاورقی

پیشوای هشتم حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

هیئت تحریریه موسسه اصول دین

پیشگفتار

آفتاب امامت در هر یک از بروج دوازده گانه ی خویش جلوه بی دیگر دارد، اما آفتاب از هر افق که سر بر زند آفتاب است، نور و درخشش آن چشمها را خیره می سازد، گرما و تابش آن حیات بخش و زندگی ساز است، از خار بوته های کویر تا درختان بلند بوستان، همه بدان نیازمندند، هیچ برگی بی پرورش سر انگشت شعاغش زندگی نمی تواند، و هیچ شاخی بی بهره از تابش مهربانش باری نمی آورد... آری آفتاب است، و جهان زنده ی ما بی آفتاب محکوم به فناست.

امامت پیشوایان معصوم ما، در نظام جهان معنا و نیز برای ادامه حیات اسلام و مسلمین، درست به آفتاب و نور و گرمای آن می ماند، آن بزرگواران در شرایط ویژه ی هر زمان، و در ابعاد مختلف ضرورتها و ایجابهای هر دوره، به درخشش و تابش و رهنمائی و پرورش پیروان ادامه می دادند، و هر یک در رهگذر ویژگیهای عصر خود بگونه بی تجلی داشتند، و چنین بود که برخی در میدان رزم حماسه می آفریدند و پیام خون خویش به جهان می رساندند، و برخی بر منبر درس به گسترش علوم و معارف همت می گماشتند، و برخی با تحمل قید و زندان با طاغوت به مبارزه بر می خاستند، و... و در هر حال آفتاب جامعه بودند، و به بیدار سازی و پرورش مسلمانان واقعی اشتغال داشتند، و اگر به رعایت ضرورتها در عمل آنان تفاوتی دیده می شود، بی تردید بر آنانکه بهره بی از بصیرت دارند پوشیده نیست که در هدف یکسان بودند، و هدف خدا بود، و راه او، و ترویج دین و کتاب او، و پرورش بندگان او...

باری، امامان پاک ما - که درود خدا و فرشتگان بر ایشان - به جهت مقام عصمت و امامت که ویژه ی ایشان بود، و به حکم علم و حکمتی که لازمه ی امامت و موهبتی الهی است، و به تایید خاص خدای متعال، بر ضرورتها و ویژگیهای عصر خویش از هر کس دیگر آگاهتر و به روش رهبری در هر برهه از همه داناتر بودند، و این حقیقت بر آنانکه به اسلام واقعی و بی

انحراف معتقدند، و بر تعیین امام به فرمان خدا و به فرموده ی پیامبر ﷺ در صحنه ی تاریخ ساز غدیر باور دارند، چیزی روشن و غیر قابل انکار است، و تاریخ زندگی امامان پاک ما پر از وقایعی است که از همین علم و بینش الهی آن بزرگواران حکایت می کند.

به جهت همین آگاهی ژرف امام از همه سوی جامعه و عصر خویش، و نیز به جهت علم و اطلاع امام بر حقایق عالم هستی و آگاهی او از آنچه تا رستاخیز بوقوع می پیوندد بود که پیشوایان معصوم ما با ظرافت عمل، دقیق ترین روش ها را در برخورد با مسائل عصر خویش و در پیشبرد هدفهای الهی بکار می بستند، به عنوان مثال بسیار جالب است که امام بزرگوار علی بن موسی الرضا علیه السلام بعد از پدر گرامیش در حکومت هارون بی محابا به معرفی خود و تبلیغ امامت پرداخت چنانکه یاران ویژه اش بر او بیمناک بودند.

و آن گرامی تصریح می فرمود که «اگر ابو جهل توانست موئی از سر پیامبر کم کند هارون نیز می تواند به من زیانی برساند» یعنی امام کاملا آگاه بود که شهادتش با دستان پلید هارون بوقوع نخواهد پیوست و می دانست که هنوز سالها از عمر شریفش باقی است، توجه به این آگاهی خود عامل بزرگی در شناخت روش و عمل آن بزرگواران است.

هشتمین پیشوا و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، در عصری می زیست که خلافت ننگین عباسیان در اوج خود بود، زیرا سلسله ی بنی عباس پادشاهانی عظیمتر از هارون و مامون ندارد، و از سوی دیگر سیاست بنی عباس در برابر ائمه علیهم السلام و بویژه از زمان امام رضا علیه السلام به بعد، سیاستی پر مکر و فریب و همراه با نفاق و تظاهر بود، آنان با آنکه بخون خاندان امامت تشنه بودند برای ایمن ماندن از شورش علویان و جلب قلوب شیعیان و ایرانیان، سعی داشتند وانمود کنند که روابطی بسیار صمیمی با خاندان امیر مؤمنان علی علیه السلام دارند و بدین وسیله مشروعیت خویش را تامین نمایند، و اوج این سیاست خدعه آمیز را می توان در حکومت مامون دید....

امام رضا علیه السلام در برابر این شگرد فریبنده ی مامون، با ظرافت عملی بی مانند روشی اتخاذ کرد که هم خواسته ی مامون تامین نشود، و هم سراسر بلاد پهناور اسلام به حق نزدیک شوند و دریابند خلافت راستین اسلامی صرفاً از طرف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر عهده ی امامان است، و کسی جز آنان شایسته و سزاوار این مقام نیست.

اگر دقت کنیم-و چنانکه در زندگی سایر ائمه علیهم السلام نیز گفتیم-خلیفگان اموی و عباسی معمولاً ائمه علیهم السلام را زیر نظر و مراقبت شدید داشتند، و از تماس مردم با آنان جلوگیری می کردند، و سعیشان بر گمنام داشتن و ناشناخته ماندن آن بزرگواران بود، و لذا هر یک از ائمه علیهم السلام همینکه تا حدودی در بلاد اسلامی نام آور می شد توسط خلفا مقتول و مسموم می گشت، با آنکه از یکسو پذیرش ولایتعهدی به اجبار بود، و از سوی دیگر پذیرش امام با شرایطی بود که در حکم نپذیرفتن می نمود، در عین حال شهرت این مساله در سرزمینهای دور و نزدیک اسلام، و اینکه مامون اعتراف کرده است که امام رضا علیه السلام پیشوای امت و سزاوار خلافت است، و مامون از ایشان خواسته خلافت را بپذیرند و ایشان نپذیرفته و باصرار مامون ولایتعهدی را با شرایطی پذیرفته است، همینها خود در ژرفای عمل به سود روش امام و شکستی برای سیاست خلیفگان بود... بسیار مناسب است این جریان با جریان شورای تحمیلی از سوی خلیفه ی دوم عمر، و شرکت امیر مؤمنان علی علیه السلام در آن شوری مقایسه شود، و اتفاقاً امام رضا علیه السلام به شباهت این دو حادثه اشاره فرموده است.

عمر بهنگام مرگ دستور داد پس از او شورائی با شرکت عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و زبیر و امیر مؤمنان علی علیه السلام تشکیل شود، و این شش تن از میان خود خلیفه یی برگزینند، و هر یک مخالفت کرد او را به قتل برسانند، برنامه طوری تنظیم شده بود که علی علیه السلام همچنان از خلافت محروم بماند و چون می دانستند خلافت حق اوست، با برگزیدن دیگری علی علیه السلام مخالفت کند و کشته شود، و قتل او قانونی هم باشد!!

برخی از بستگان از امیر مؤمنان علی علیه السلام پرسیدند: با آنکه می دانی خلافت را به تو نمی دهند چرا در این شوری شرکت می کنی؟

فرمود: عمر بعد از پیامبر (با جعل حدیثی) اعلام کرد پیامبر فرموده است: «نبوت و امامت هر دو در یک بیت و خانه جمع نمی شود» (یعنی مرا به زعم خود با استناد به قول پیامبر از خلافت بدور نگهداشتند، و سزاوار این کار نشمردند!) و اینک عمر خود پیشنهاد کرده است من در این شوری شرکت کنم و مرا شایسته ی خلافت معرفی کرده است، من در شوری وارد می شوم تا اثبات کنم کار عمر با روایت او نمی سازد.

آری، یکی از پیامدهای ولایتعهدی امام همین بود که جامعه ی وسیع اسلامی ریافت شایسته ترها کیستند و مامون با عمل خود بر چه حقیقتی اعتراف کرده است. و نیز در این رهگذر، امام از مدینه تا مرو در شهرهای مختلفی از بلاد اسلام با مردم روبرو شد، و مسلمین که در آن روزگاران با نبودن وسائل ارتباط جمعی از بسیاری آگاهی ها محروم بودند او را ملاقات کردند و حق را مشاهده نمودند، و اثرات مثبت آن بسیار قابل ذکر و بحث است، و نمونه ی آن را باید در نیشابور و هجوم مردم مشتاق دید، و در نماز عید در مرو و... در همین زمینه، آشنایی بسیاری از متفکران و دانشمندان مختلف که در مرو با امام به مناظره و بحث نشستند و اثبات عظمت علمی امام، و شکست مامون و خنثی شدن توطئه هایش برای تحقیر امام علیه السلام را باید از اثرات مثبت سیاست امام تلقی نمود که خود نیاز به بررسی مفصلی دارد.

بهر حال در زندگی هر یک از ائمه علیهم السلام باید ابعاد مختلف حقایق وجودی آن بزرگواران را در نظر داشت، و همچنانکه تاریخ زندگی پیامبران را که اعمالشان در سرچشمه ی وحی ریشه داشت، نمی توان با همان معیارها که سرگذشت پادشاهان و جباران و سیاستمداران را بررسی می کنند سنجید، زندگی اوصیا و امامان نیز با معیار زندگی مردان عادی قابل تبیین نیست چرا که اوصیا و امامان نیز مانند پیامبران از عامل بزرگ ارتباط ویژه با خدای جهان برخوردار بودند.

هیئت تحریریه مؤسسه ی اصول دین قم

درباره امام رضا علیه السلام

امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام روز یازدهم ماه ذیقعده سال ۱۴۸ هجری در مدینه در خانه ی امام موسی بن جعفر علیه السلام فرزندی چشم به جهان گشود ^(۱) که بعد از پدر تاریخساز صحنه ی ایمان و علم و امامت شد. او را "علی نامیدند و در زندگی به «رضا» معروف گشت.

مادر گرامی او «نجمه» ^(۲) نام دارد، و در خردمندی و ایمان و تقوی از برجسته ترین بانوان بود ^(۳)، اصولاً امامان پاک ما همگی از نسل برترین پدران بودند و در دامان پاک و پر فضیلت گرامی ترین مادران پرورش یافتند.

امام رضا علیه السلام در سال ۱۸۳ هجری، پس از شهادت امام کاظم علیه السلام در زندان هارون، در سن سی و پنج سالگی بر مسند الهی امامت تکیه زد و عهده دار پیشوایی امت شد. امامت آن گرامی همانند سایر ائمه ی معصومین علیهم السلام، به تعیین و تصریح رسول خدا صلی الله علیه و آله، و با معرفی پدرش امام کاظم علیه السلام بود، امام کاظم علیه السلام پیش از دستگیری و زندان، مشخص کرده بود که هشتمین امام راستین و حجت خدا در زمین پس از او کیست، تا پیروان و حقجویان در ظلمت نمانند و به کجروی و گمراهی نیفتند.

«مخزومی» می گوید: امام موسی بن جعفر علیه السلام ما را احضار فرمود و گفت:

- آیا می دانید چرا شما را طلبیدم؟

- نه!

- خواستم تا گواه باشید که این پسر - اشاره به امام رضا علیه السلام - وصی و جانشین من

است... ^(۴)

«یزید بن سلیط» می گوید: برای انجام عمره به مکه می رفتیم، در راه با امام کاظم روبرو

شدیم، و به آن حضرت عرض کردم: این محل را می شناسید؟

فرمود: آری. تو نیز می شناسی؟

عرض کردم: آری من و پدرم در همین جا شما و پدرتان امام صادق علیه السلام را ملاقات کردیم و سایر برادرانتان نیز همراه شما بودند، پدرم به امام صادق عرض کرد: پدر و مادرم فدایتان، شما همگی امامان پاک ما هستید و هیچ کس از مرگ دور نمی ماند، به من چیزی بفرما تا برای دیگران باز گویم که گمراه نشوند.

امام صادق به او فرمود: ای ابو عماره! اینان فرزندان منند و بزرگشان این است - و به سوی شما اشاره کرد - در او حکم و فهم و سخاوت است، و به آنچه مردم نیازمندند علم و آگاهی دارد، و نیز به همه ی امور دینی و دنیوی که مردم در آن اختلاف کنند داناست، اخلاقی نیکو دارد و او دری از درهای خداست...

آنگاه به امام کاظم عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان، شما نیز مانند پدرتان مرا آگاه سازید (و امام بعد از خود را معرفی کنید).

امام - پس از توضیحی در مورد امامت که امری الهی است و امام از طرف خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تعیین می شود فرمود: «الامر الی ابنی علی سمی علی و علی» پس از من امر امامت به پسر من «علی» می رسد که همانام امام اول «علی بن ابیطالب» و امام چهارم «علی بن الحسین» است...

در آن هنگام خفقان سنگینی بر جامعه ی اسلامی حکمفرما بود، و بهمین جهت امام کاظم علیه السلام در پایان کلام خود به «یزید بن سلیط» فرمود: ای یزید! آنچه گفتم نزد تو چون امانتی محفوظ بماند و جز برای کسانی که صداقتشان را شناخته باشی باز گو مکن.

«یزید بن سلیط» می گوید پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام خدمت امام رضا شرفیاب شدم، پیش از آنکه چیزی بگویم فرمود: ای یزید! می آیی به عمره برویم؟ عرض کردم: پدر و مادرم فدایتان، اختیار با شماست، اما من خرج سفر ندارم. فرمود: مخارج سفرت را من می پردازم.

با آن حضرت به سوی مکه رهسپار شدیم، و به همانجا که امام صادق و امام کاظم را ملاقات کرده بودم رسیدیم... و داستان ملاقات با امام موسی بن جعفر و آنچه شنیده بودم برای آن حضرت شرح دادم...^(۵)

اخلاق و رفتار امام رضا علیه السلام

امامان پاک ما در میان مردم و با مردم می زیستند، و عملاً به مردم درس زندگی و پاکی و فضیلت می آموختند، آنان الگو و سرمشق دیگران بودند، و با آنکه مقام رفیع امامت آنان را از مردم ممتاز می ساخت، و برگزیده ی خدا و حجت او در زمین بودند در عین حال در جامعه حریمی نمی گرفتند، و خود را از مردم جدا نمی کردند، و به روش جباران انحصار و اختصاصی برای خود قائل نمی شدند، و هرگز مردم را به بردگی و پستی نمی کشاندند و تحقیر نمی کردند...

«ابراهیم بن عباس» می گوید: هیچگاه ندیدم که امام رضا علیه السلام در سخن بر کسی جفا ورزد، و نیز ندیدم که سخن کسی را پیش از تمام شدن قطع کند، هرگز نیازمندی را که می توانست نیازش را بر آورده سازد رد نمی کرد، در حضور دیگری پایش را دراز نمی فرمود، هرگز ندیدم به کسی از خدمتکاران و غلامانشان بدگویی کند، خنده ی او قهقهه نبود بلکه تبسم بود، چون سفره ی غذا به میان می آمد همه ی افراد خانه حتی دربان و مهتر را نیز بر سفره ی خویش می نشاند و آنان همراه با امام غذا می خوردند. شبها کم می خوابید و بیشتر بیدار بود، و بسیاری از شبها تا صبح بیدار می ماند و به عبادت می گذراند، بسیار روزه می داشت و روزه ی سه روز در هر ماه را ترک نمی کرد^(۶)، کار خیر و انفاق پنهان بسیار داشت، و بیشتر در شبهای تاریک مخفیانه به فقرا کمک می کرد.^(۷)

«محمد بن ابی عباد» می گوید: فرش آن حضرت در تابستان حصیر و در زمستان پلاسی بود لباس او -در خانه- درشت و خشن بود، اما هنگامیکه در مجالس عمومی شرکت می کرد (لباسهای خوب و متعارف می پوشید) و خود را می آراست.^(۸)

شبی امام میهمان داشت، در میان صحبت چراغ نقصی پیدا کرد، میهمان امام دست پیش آورد تا چراغ را درست کند، امام نگذاشت و خود این کار را انجام داد و فرمود: ما گروهی هستیم که میهمانان خود را بکار نمی گیریم.^(۹)

یکبار شخصی که امام را نمی شناخت در حمام از امام خواست تا او را کیسه بکشد، امام علیه السلام پذیرفت و مشغول شد، دیگران امام را بدان شخص معرفی کردند، و او با شرمندگی به عذرخواهی پرداخت ولی امام بی توجه به عذر خواهی او همچنان او را کیسه می کشید و او را دلداری می داد که طوری نشده است.^(۱۰)

شخصی به امام عرض کرد: به خدا سوگند هیچکس در روی زمین از جهت برتری و شرافت پدران به شما نمی رسد.

امام فرمود: تقوی به آنان شرافت داد و اطاعت پروردگاران را بزرگواری ساخت.^(۱۱) مردی از اهالی بلخ می گوید: در سفر خراسان با امام رضا علیه السلام همراه بودم، روزی سفره گسترده بودند و امام همه ی خدمتگزاران و غلامان حتی سیاهان را بر آن سفره نشاند تا همراه او غذا بخورند.

من به امام عرض کردم: فدایتان شوم. بهتر است اینان بر سفره یی جداگانه بنشینند. فرمود: ساکت باش، پروردگار همه یکی است، پدر و مادر همه یکی است، و پاداش هم باعمال است.^(۱۲)

«یاسر» خادم امام می گوید: امام رضا علیه السلام به ما فرموده بود اگر بالای سرتان ایستادم (و شما را برای کاری طلبیدم) و شما به غذا خوردن مشغول بودید برنخیزید تا غذایتان تمام شود. به همین جهت بسیار اتفاق می افتاد که امام ما را صدا می کرد، و در پاسخ او می گفتند به غذا خوردن مشغولند، و آن گرامی می فرمود بگذارید غذایشان تمام شود.^(۱۳)

یکبار غریبی خدمت امام رسید و سلام کرد و گفت: من از دوستداران شما و پدران و اجدادتان هستم، از حج باز گشته ام و خرجی راه تمام کرده ام، اگر مایلید مبلغی به من مرحمت کنید تا خود را بوطنم برسانم، و در آنجا از جانب شما معادل همان مبلغ را به

مستمندان صدقه خواهم داد، زیرا من در شهر خویش فقیر نیستم و اینک در سفر نیازمند مانده ام.

امام برخاست و به اطاقی دیگر رفت، و دویست دینار آورد و از بالای در دست خویش را فراز آورد، و آن شخص را خواند و فرمود: این دویست دینار را بگیر و توشه ی راه کن، و به آن تبرک بجوی، و لازم نیست که از جانب من معادل آن صدقه بدهی...

آن شخص دینارها را گرفت و رفت، امام از آن اطاق به جای اول بازگشت، از ایشان پرسیدند چرا چنین کردید که شما را هنگام گرفتن دینارها نبیند؟

فرمود: تا شرمندگی نیاز و سؤال را در او نبینم... (۱۴)

امامان معصوم و گرامی ما در تربیت پیروان و راهنمایی ایشان تنها به گفتار اکتفا نمی کردند، و در مورد اعمال آنان توجه و مراقبت ویژه یی مبذول می داشتند، و در مسیر زندگی اشتباهاتشان را گوشزد می فرمودند تا هم آنان از بیراهه به راه آیند، و هم دیگران و آیندگان بیاموزند.

«سلیمان جعفری» از یاران امام رضا علیه السلام می گوید: برای برخی کارها خدمت امام بودم، چون کارم انجام شد خواستم مرخص شوم، امام فرمود: امشب نزد ما بمان. همراه امام به خانه ی او رفتم، هنگام غروب بود، غلامان حضرت مشغول بنائی بودند امام در میان آنها غریبه یی دید، پرسید: این کیست؟ عرض کردند: به ما کمک می کند و به او چیزی خواهیم داد.

فرمود: مزدش را تعیین کرده اید؟

گفتند: نه! هر چه بدهیم می پذیرد.

امام بر آشفت و خشمگین شد. من به حضرت عرض کردم: فدایتان شوم خود را ناراحت نکنید...

فرمود: من بارها به اینها گفته ام که هیچکس را برای کاری نیاورید مگر آنکه قبلا مزدش را تعیین کنید و قرار داد ببندید.

کسی که بدون قرار داد و تعیین مزد کاری انجام دهد اگر سه برابر مزدش را بدهی باز گمان می کند مزدش را کم داده یی، ولی اگر قرار داد ببندی و به مقدار معین شده پردازی از تو خشنود خواهد بود که طبق قرار عمل کرده یی، و در اینصورت اگر بیش از مقدار تعیین شده چیزی به او بدهی هر چند کم و ناچیز باشد می فهمد که بیشتر پرداخته یی و سپاسگزار خواهد بود. (۱۵)

«احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی» که از بزرگان اصحاب امام رضا علیه السلام محسوب می شود نقل می کند. من با سه تن دیگر از یاران امام خدمتش شرفیاب شدیم، و ساعتی نزد امام نشستیم، چون خواستیم باز گردیم امام به من فرمود: ای احمد! تو بنشین. همراهان من رفتند و من خدمت امام ماندم، و سؤالاتی داشتم بعرض رساندم و امام پاسخ می فرمودند، تا پاسی از شب گذشت، خواستم مرخص شوم، فرمود: می روی یا نزد ما می مانی؟

عرض کردم: هر چه شما بفرمائید، اگر بفرمائید بمان می مانم و اگر بفرمائید برو می روم. فرمود: بمان، و این هم رختخواب (و به لحافی اشاره فرمود). آنگاه امام برخاست و به اطاق خود رفت. من از شوق به سجده افتادم و گفتم: سپاس خدای را که حجت خدا و وارث علوم پیامبران در میان ما چند نفر که خدمتش شرفیاب شدیم تا این حد به من محبت فرمود. هنوز در سجده بودم که متوجه شدم امام به اطاق من باز گشته است، برخاستم. حضرت دست مرا گرفت و فشرد و فرمود:

ای احمد! امیر مؤمنان علیه السلام به عیادت «صعصعة بن صوحان» (که از یاران ویژه ی آن حضرت بود) رفت، و چون خواست برخیزد فرمود: «ای صعصعه! از اینکه به عیادت تو آمده ام به برادران خود افتخار مکن - عیادت من باعث نشود که خود را از آنان برتر بدانی - از خدا بترس و پرهیزگار باش، برای خدا تواضع و فروتنی کن خدا ترا رفعت می بخشد» (۱۶)

امام علیه السلام با این عمل و سخن خویش هشدار داده است که هیچ عاملی جای خود سازی و تربیت نفس و عمل صالح را نمی گیرد، و به هیچ امتیازی نباید مغرور شد، حتی نزدیکی به امام و عنایت و لطف آن بزرگوار نیز نباید وسیله ی فخر و مباهات و احساس برتری بر دیگران گردد.

۶- گویا منظور روزه ی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه ی وسط ماه و پنجشنبه ی آخر ماه است که پیشوایان معصوم فرموده اند کسی که اضافه بر روزه ی ماه مبارک رمضان در هر ماه این سه روز را روزه بگیرد مانند آنستکه همه ی سال روزه باشد.

موضع گیری امام در برابر دستگاه

خلافت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام ، در طول مدت امامت خویش با خلافت هارون الرشید و دو فرزندش «امین» و «مامون» معاصر بوده است، ده سال با سالهای آخر زمامداری هارون، و پنج سال با حکومت امین و پنج سال با حکومت مامون.

امام در زمان هارون

امام رضا علیه السلام پس از شهادت امام کاظم، امامت و دعوت خود را آشکار ساخت و بی پروا به رهبری امت پرداخت. جو سیاسی جامعه در زمان هارون چنان خفقان آور بود که حتی برخی از صمیمی ترین یاران امام از این صراحت و بی پروائی او بر جانش بیمناک بودند.

«صفوان بن یحیی» می گوید: امام رضا علیه السلام پس از رحلت پدرش سخنانی فرمود که ما بر جانش ترسیدیم و به او عرض کردیم: مطلبی بزرگ را آشکار کرده یی، ما بر تو از این طاغوت (هارون) بیمناکیم.

فرمود: «هر چه می خواهد تلاش کند، راهی بر من ندارد»^(۱۷)

«محمد بن سنان» می گوید در روزگار هارون به امام رضا علیه السلام عرض کردم: شما خود را به این امر - امامت - مشهور ساخته اید و جای پدر نشستہ اید، در حالیکه از شمشیر هارون خون می چکد!

فرمود: آنچه مرا بر این کار بی پروا ساخته سخن پیامبر است که فرمود: «اگر ابو جهل یک مو از سر من کم کرد گواه باشید که من پیامبر نیستم» و من می گویم «اگر هارون یک مو از سر من کم کرد گواه باشید که من امام نیستم»^(۱۸)

و همچنان شد که امام می فرمود زیرا هارون هرگز فرصت نیافت خطری متوجه امام سازد، و بالاخره به جهت اغتشاشاتی که در شرق ایران رخ داده بود، هارون مجبور شد خود با سپاهیان به سوی خراسان برود و در راه بیمار شد، و در ۱۹۳ هجری در طوس مرگش فرا رسید، و اسلام و مسلمین از وجود پلیدش ایمن شدند.

امام در زمان امین

پس از هارون بر سر خلافت بین امین و مامون اختلافی سخت روی داد، هارون امین را برای خلافت بعد از خود تعیین کرده بود، و از او تعهد گرفته بود که پس از او مامون خلیفه شود و نیز حکومت ایالت خراسان در زمان خلافت امین در دست مامون باشد، ولی امین پس از هارون در ۱۹۴ هجری مامون را از ولیعهدی خود عزل و فرزند خود موسی را نامزد این مقام کرد^(۱۹). بالاخره پس از درگیریهای خونینی که میان امین و مامون رخ داد، امین در ۱۹۸ هجری کشته شد و مامون به خلافت رسید.

امام رضا علیه السلام در طول این مدت از درگیریهای دربار خلافت و اشتغال آنان به یکدیگر استفاده کرد، و با آسودگی به ارشاد و تعلیم و تربیت پیروان پرداخت.

امام در زمان مامون

مامون در میان خلفای بنی عباس از همه داناتر و نیز مکارتر بود، درس خوانده بود و از فقه و علوم دیگر آگاهی داشت چنانکه با برخی از دانشمندان به بحث و مناظره می نشست، البته آگاهی او از علوم روز نیز وسیله ای بود برای پیشبرد سیاستهای ضد انسانی او، و گرنه هرگز به دین و اسلام پای بند نبود، و در عیاشی و فسق و فجور و اعمال شنیع دیگر از سایر خلیفگان هیچ کم نداشت، نهایت آنکه از دیگر خلیفگان محتاط تر رفتار می کرد و با سالوس و ریا بیشتر عوام فریبی می نمود، و برای استحکام پایه های حکومت خود گاه با فقها نیز همنشین می شد و از مسائل و مباحث دینی نیز سخن می گفت.

همنشینی و صمیمیت و همدمی مامون با «قاضی یحیی بن اکثم» که مردی رذل و کتیف و فاجر بود بهترین گواه بی دینی و فسق و رذیلت مامون است، یحیی بن اکثم مردی بود که به شنیع ترین اعمال در جامعه شهرت داشت چنانکه قلم از شرح رذالتهای او شرم دارد، و مامون چنین کسی را چنان همدم خویش ساخته بود که «رفیق مسجد و گرمابه و گلستان» یکدیگر محسوب می شدند، و اسفبارتر آنکه او را به مقام «قاضی القضاة» امت اسلامی منصوب نمود و در امور مملکتی نیز با او رای زنی و مشورت داشت (۲۰) !!

بهر روی در زمان مامون علم و دانش به ظاهر ترویج می شد، و دانشمندان به مرکز خلافت دعوت می شدند، و تشویقهایی که مامون برای دانشمندان و دانش پژوهان فراهم می آورد زمینه ی جذب اهل دانش به سوی او گردید، و مجالس درس و بحث و مناظره ترتیب می یافت، و بحث و گفتگوی علمی بازاری پر رونق داشت.

مضاف بر اینها مامون می کوشید با برخی کارها شیعیان و طرفداران امام را نیز به خود علاقمند سازد مثلا از شایسته تر بودن امیر مؤمنان علی علیه السلام برای جانشینی پیامبر سخن می

گفت، و دشنام و لعن به معاویه را رسمی کرد و «فدک» را که از فاطمه زهرا علیها السلام غصب شده بود به علویان باز گرداند، و با علویان در ظاهر انعطاف و علاقه نشان می داد. ^(۲۱)

اصولا مامون با توجه به رفتار هارون و جنایات او و اثر سوء آن در روحیه ی مردم می خواست زمینه های انقلاب و شورش را از بین ببرد، و آنها را راضی نگهدارد تا بتواند بر مرکب لافت سوار باشد، از اینرو باید گفت وضع زمان ایجاب می کرد که به جبران کمبودها و نارضایتی ها بپردازد، و وانمود کند که در صدد اصلاح امور است و با خلفای دیگر تفاوت دارد...

ولایت عهدی امام رضا علیه السلام

مامون پس از آنکه برادرش امین را نابود کرد و بر مسند حکومت تکیه زد، در شرایط حساسی قرار گرفت، زیرا موقعیت او بویژه در بغداد که مرکز حکومت عباسی بود و در میان طرفداران عباسیان که خواستار «امین» بودند و حکومت مامون را در «مرو» با مصالح خود منطبق نمی دیدند، سخت متزلزل بود. و از سوی دیگر شورش علویان تهدیدی جدی برای حکومت مامون محسوب می شد، چرا که در ۱۹۹ هجری «محمد بن ابراهیم طباطبا» از علویان محبوب و بزرگوار بدستگیری «ابو السرایا» قیام کرد، و گروهی دیگر از علویان هم در عراق و حجاز قیامهایی داشتند و از ضعف بنی عباس که در درگیری مامون و امین نظام امورشان از هم پاشیده بود استفاده کردند، و بر برخی از شهرها مسلط شدند، و تقریباً از کوفه تا یمن در آشوب و اغتشاش بود، و مامون با کوشش بسیار توانست بر این آشوبها چیره شود...^(۲۲) و نیز ممکن بود ایرانیان هم به یاری علویان برخیزند چون ایرانیان به حق شرعی خاندان امیر مؤمنان علی علیه السلام معتقد بودند، و در ابتدای کار بنی عباس هم داعیان عباسی برای سرنگونی بنی امیه از همین علاقه ی ایرانیان به خاندان پیامبر و دودمان امیر مؤمنان استفاده کرده بودند.

مامون که مردی زیرک و مکار بود، به فکر آن افتاد که با طرح واگذاری خلافت یا ولایت عهدی به شخصیتی مانند امام رضا علیه السلام پایه های لرزان حکومت خود را تثبیت کند، زیرا امیدوار بود که با مبادرت به این کار بتواند جلوی شورش علویان را بگیرد، و موجبات ضایت خاطر آنان را فراهم سازد، و ایرانیان را نیز آماده پذیرش خلافت خود نماید.

پیداست که تفویض خلافت یا ولایت عهدی به امام فقط یک تاکتیک حساب شده ی سیاسی بود، و گرنه کسی که برای حکومت، برادر خود را به قتل رسانده بود، و نیز در زندگی خصوصی خود از هیچ فسق و فجوری ابا نداشت ناگهان چنان دیانت پناه نمی شد که از

خلافت و لظنت بگذرد، و بهترین شاهد مکر و تزویر مامون نپذیرفتن امام از او است. چرا که اگر مامون در گفتار و کردار خود صادق می بود هرگز امام از بدست گرفتن زمام خلافت که جز امام هیچکس صلاحیت آن را ندارد طفره نمی رفت.

شواهد دیگر نیز که در تاریخ موجود است بروشنی از سوء نیت مامون پرده بر می دارد، و ما به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

مامون جاسوسانی بر امام گماشته بود تا همه ی امور را زیر نظر بگیرند و به او گزارش کنند، این خود دلیل دشمنی مامون با امام و عدم ایمان و حسن نیت او نسبت به آن بزرگوار است، در روایات اسلامی می خوانیم:

«هشام بن ابراهیم راشدی، از نزدیکترین افراد نزد امام رضا علیه السلام بود و امور امام بدست او جریان داشت، ولی هنگامیکه امام را به مرو آوردند، هشام با «فضل بن سهل ذو الریاستین» - وزیر مامون - و با مامون اتصال و ارتباط پیدا کرد، و چنان بود که هیچ چیز را از آنان پنهان نمی داشت، مامون او را حاجب (یعنی مسئول روابط عمومی) امام قرار داد، و هشام فقط افرادی را که خود مایل بود نزد امام راه می داد، و بر امام سخت می گرفت و او را در مضیقه قرار می داد. و دوستان و پیروان امام نمی توانستند آن گرامی را ملاقات نمایند، و هر چه امام در منزلش می گفت هشام به مامون و فضل بن سهل گزارش می کرد...»^(۲۳)

«با صلت» در مورد دشمنی مامون با امام می گوید:

امام علیه السلام «با دانشمندان مناظره و بر آنان غلبه می کرد، و مردم می گفتند: به خدا قسم او از مامون به خلافت سزاوارتر است، و جاسوسان این مطلب را به مامون گزارش می کردند...»^(۲۴)

و نیز می بینیم «جعفر بن محمد بن الاشعث» در ایامی که امام در خراسان و نزد مامون بوده است، به امام پیام می دهد که نامه های او را پس از خواندن بسوزاند تا مبادا بدست دیگری بیفتد، و امام برای اطمینان خاطر او می فرماید: نامه هایش را پس از خواندن می سوزانم...^(۲۵)

و نیز می بینیم امام علیه السلام در همان ایام که نزد مامون و ظاهرا ولیعهد است در پاسخ «احمد بن محمد بزنی» می نویسد:... و اما اینکه اجازه ی ملاقات خواسته یی، آمدن نزد من دشوار است، و اینها اکنون بر من سخت گرفته اند، و فعلا برایت ممکن نیست، انشاء الله بزودی ملاقات میسر خواهد شد...^(۲۶)

آشکارتر از همه آنکه مامون خود گاهی نزد برخی نزدیکان و وابستگانش به هدفهای واقعی خود در مورد امام علیه السلام اعتراف و صریحا از نیات پلید خود پرده برداشته است:

مامون در پاسخ «حمید بن مهران» -یکی از درباریانش- و گروهی از عباسیان که او را به هت سپردن ولایت عهدی به امام رضا سرزنش می کردند می گوید:

«...این مرد از ما پنهان و دور بود، و برای خود دعوت می کرد، ما خواستیم او را ولیعهد خویش قرار دهیم تا دعوتش برای ما باشد، و به سلطنت و خلافت ما اعتراف نماید، و شیفتگان او دریابند که آنچه او ادعا می کرد در او نیست، و این امر -خلافت- مخصوص ماست نه او.

و ما بیمناک بودیم اگر او را به حال خود باقی گذاریم، آشوبی برای ما بر پا سازد که نتوانیم جلوی آنرا بگیریم، و وضعی پیش آورد که طاقت مقابله ی آنرا نداشته باشیم...»^(۲۷)

بنابر این مامون در تفویض خلافت یا ولایت عهدی به امام، حسن نیت نداشت، و در این بازی سیاسی بدنبال هدفهای دیگری بود، او می خواست از یکسو امام را به رنگ خود درآورد و قدس و تقوای امام را ناچیز و آلوده سازد، و از سوی دیگر امام هر یک از دو پیشنهاد خلافت و ولایت عهدی را بصورتیکه مامون خواسته بود می پذیرفت به سود مامون تمام می شد، زیرا اگر امام خلافت را می پذیرفت مامون شرط می کرد خودش ولیعهد باشد و بدین وسیله شروعیّت حکومت خود را تامین و سپس پنهانی و با دسیسه امام را از میان بر می داشت و اگر امام ولایت عهدی را می پذیرفت باز حکومت مامون پا بر جا و امضا شده بود...

امام در واقع راه سومی انتخاب کرد، و با آنکه به اجبار ولایت عهدی را پذیرفت، با روش خاص خود بگونه‌ی عمل نمود که مامون به هدف‌های خویش از نزدیک شدن به امام و کسب مشروعیت نرسد، و طاغوتی بودن حکومتش بر جامعه بر ملا باشد...

از مدینه تا مرو

همچنانکه گفتیم مامون برای بهره برداریهای سیاسی و راضی ساختن علویان که همواره در میانشان مردانی دلیر و دانشمند و پارسا بسیار بود، و جامعه و بویژه ایرانیان دل بسوی آنان داشتند، تصمیم گرفت امام رضا علیه السلام را به مرو بیاورد، و چنان وانمود کند که دوستدار علویان و امام علیه السلام است، مامون در تظاهر خود چنان ماهرانه عمل می کرد که گاهی برخی از شیعیان پاک نهاد نیز فریب می خوردند به همین جهت امام رضا علیه السلام به برخی از یاران خود که ممکن بود تحت تاثیر تظاهر و ریاکاری مامون واقع شوند فرمود: «به گفتار او مغرور نشوید و فریب نخورید، سوگند به خدا کسی جز مامون قاتل من نخواهد بود، اما من ناگزیرم شکیبائی ورزم تا وقت در رسد» مام ^(۲۸).

باری، مامون در رابطه با ولیعهد ساختن امام در سال ۲۰۰ هجری دستور داد امام رضا علیه السلام را از مدینه به مرو بیاورند ^(۲۹)، «رجاء بن ابی الضحاک» فرستاده ی مخصوص مامون می گوید:

مامون مرا مامور کرد به مدینه بروم و علی بن موسی الرضا علیه السلام را حرکت دهم و دستور داد روز و شب مراقب او باشم و محافظت او را به دیگری وا نگذارم. من بر حسب فرمان مامون از مدینه تا مرو یکسره همراه آن حضرت بودم، سوگند به خدای هیچکس را از آن حضرت در پیشگاه خدا پرهیزگارتر و بیمناکتر، و بیش از او در یاد خدا ندیده ام... ^(۳۰)

و نیز می گوید: از مدینه تا مرو به هیچ شهری در نیامدیم جز آنکه مردم آن شهر به خدمتش شتافتند، و از مسائل دینی استفتا و پرسش می کردند، و آن حضرت پاسخ کافی می داد، و برای آنان به استناد از پدران گرامیش تا پیامبر، بسیار حدیث می فرمود... ^(۳۱)

«ابو هاشم جعفری» می گوید: «رجاء بن ابی الضحاک» امام علیه السلام را از طریق اهواز می برد... چون خبر تشریف فرمائی امام به من رسید به اهواز آمدم و خدمت امام شرفیاب شدم و

خود را معرفی کردم، و این اولین بار بود که آن گرامی را می دیدم. این زمان اوج گرمای تابستان بود و امام عَلَيْهِ السَّلَام نیز بیمار بودند، به من فرمودند: طیبی برای ما بیاور. طیبی به خدمتش آوردم، امام گیاهی را برای طیب توصیف کرد، طیب عرض کرد: هیچکس را جز شما سراغ ندارم که این گیاه را بشناسد، چگونه بر این گیاه اطلاع پیدا کرده اید؟ این گیاه در این زمان و در این سرزمین موجود نیست. امام فرمود: پس نیشکر تهیه کن. عرض کرد: یافتن نیشکر از آنچه نخست نام بردید دشوارتر است، چرا که این وقت سال وقت نیشکر نیست و یافت نمی شود.

فرمود: این هر دو در سرزمین شما و در همین زمان موجود است، با این همراه شو - اشاره به ابو هاشم - و به سوی سد آب بروید و از آن بگذرید، خرمنی انباشته می یابید، بسوی آن بروید، مردی سیاه را خواهید دید... از او محل رویدن نیشکر و آن گیاه را پرسید. ابو هاشم می گوید: به همان نشانی که امام فرموده بود رفتیم، و نیشکر تهیه کردیم و به خدمت امام آوردیم و آن حضرت خدای را سپاس گفت.

طیب از من پرسید: این مرد کیست؟

گفتم: فرزند سرور پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است.

گفت: از علوم و اسرار پیامبران چیزی نزد اوست.

گفتم: آری. از اینگونه امور از او دیده ام اما پیامبر نیست.

گفت: وصی پیامبر است؟

گفتم: آری از اوصیاء پیامبر است.

خبر این واقعه به «رجاء بن ابی الضحاک» رسید و به یاران خود گفت اگر امام در این جا بماند مردم به او روی می آورند، بهمین جهت آن حضرت را از اهواز حرکت داد و کوچ کرد.

(۳۲)

امام در نیشابور

بانوئی که امام علیه السلام در نیشابور به خانه ی پدر بزرگش وارد شده بود می گوید: امام رضا علیه السلام به نیشابور آمد و در محله ی غربی در ناحیه یی که به «لاشآباد» معروف است در منزل پدر بزرگم «پسنده» وارد شد، و پدر بزرگ من بدان جهت «پسنده» نامیده شد که امام علیه السلام او را پسندید و به خانه ی او آمد.

امام در گوشه یی از خانه ی ما بدست مبارک خود بادامی کاشت، و از برکت امام در ظرف یکسال درختی شد و بار آورد، مردم به بادام این درخت شفا می جستند و هر بیماری از بادام این درخت به قصد شفاء می خورد بهبود می یافت...^(۳۳)

«ابا صلت هروی» از یاران نزدیک امام می گوید: من همراه امام علی بن موسی الرضا علیه السلام بودم، هنگامیکه می خواست از نیشابور برود بر استری خاکستری رنگ سوار بود و «محمد بن رافع» و «احمد بن الحرث» و «یحیی بن یحیی» و «اسحق بن راهویه» و گروهی از علماء گرد امام اجتماع کرده بودند، آنان عنان استر امام را گرفتند و گفتند: تو را به حرمت پدران اکت سوگند می دهیم که برای ما حدیثی که خود از پدرت شنیده باشی بگو. امام سر از محمل بیرون آورد و فرمود:

«حدثنا ابي، العبد الصالح موسى بن جعفر قال حدثني ابي الصادق جعفر بن محمد، قال حدثني ابي ابو جعفر بن علي باقر علوم الانبياء، قال حدثني ابي علي بن الحسين سيد العابدين، قال حدثني ابي سيد شباب اهل الجنة الحسين، قال حدثني ابي علي بن ابي طالب عليهم السلام، قال سمعت النبي صلى الله عليه وآله يقول سمعت جبرئيل يقول قال الله جل جلاله: انى انا الله لا اله الا انا فاعبدونى، من جاء منكم بشهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل فى حصنى و من دخل فى حصنى امن من عذابى»

(پدرم، بنده ی شایسته ی خدا موسی بن جعفر برایم گفت که پدرش جعفر بن محمد صادق از پدرش محمد بن علی باقر از پدرش علی بن الحسین سید العابدین از پدرش سرور جوانان بهشت حسین، از پدرش علی بن ابیطالب ع نقل کرد که فرمود از پیامبر ص شنیدم که می فرمود فرشته ی خدا جبرئیل گفت خدای متعال فرموده است: منم خدای یکتا که خدایی جز من نیست، مرا بپرستید، کسی که با اخلاص گواهی دهد که خدایی جز "الله" نیست در قلعه ی من در آمده و کسی که به قلعه ی من در آید از عذاب من ایمن خواهد بود.)^(۳۴)

در روایتی دیگر «اسحق بن راهویه» که خود در این جمع بوده است می گوید: امام پس از آنکه فرمود خدا فرموده است:

«لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» اندکی بر مرکب خود راه پیمود و آنگاه به ما فرمود: «بشروطها و انا من شروطها»^(۳۵) یعنی ایمان به یگانگی خدا که موجب ایمنی از عذاب الهی می شود شرایطی دارد و پذیرش ولایت و امامت ائمه ع از جمله ی شرایط آنست.

در تواریخ دیگری نقل شده، هنگامی که امام این حدیث را می فرمود، مردمان نیشابور-که در آن هنگام از شهرهای بزرگ خراسان و بسیار پر جمعیت و آباد بود و بعدها در حمله ی مغول ویران شد-چنان انبوه شده بودند که مدتی طولانی از صدای فریاد و گریه ی مردم از شوق دیدار امام، گفتن حدیث ممکن نمی شد تا روز به نیمه رسید، و پیشوایان و قضات فریاد می زدند: ای مردم گوش کنید و پیامبر را در مورد عترتش میازارید، و خاموش باشید...

سر انجام امام در میان شور و شوق مردم حدیث را فرمود و بیست و چهار هزار قلمدان آماده نوشتن کلمات امام شد.^(۳۶)

«هروی» می گوید: امام از نیشابور بیرون آمد و در ده سرخ^(۳۷) به امام عرض کردند ظهر شده است آیا نماز نمی گذارید؟

امام پیاده شد و آب خواست، و ما آب نداشتیم، امام بدست مبارک خویش خاک را کاوید و چشمه یی جاری شد چنانکه آن گرمی و همه ی همراهان وضو ساختند، و اثر این آب تا کنون باقی است.^(۳۸)

و چون به «سناباد» رسید به کوهی که از سنگ آن ظروفی می ساختند تکیه کرد و فرمود: «خداوندا مردم را از این کوه سودمند فرما و در آنچه در ظروفی که از این کوه می تراشند قرار گیرد برکت ده» و آنگاه فرمان داد دیکهایی برای او از سنگ آن کوه تهیه کنند و فرمود: طعام او را جز در این دیکها نپزند^(۳۹)، و آن گرمی در غذا بی تکلف و کم خوراک بود.^(۴۰) آنگاه در طوس به خانه ی «حمید بن قحطبه طائی» وارد شد، و به بقعه یی که «هارون الرشید» در آن مدفون بود^(۴۱) در آمد، و در یکسوی گور هارون با دست خطی کشید و فرمود: «هذه تربتی، و فیها ادفن و سیجعل الله هذا المكان مختلف شیعتی و اهل محبتی...»^(۴۲)

(این خاک من است و در آن مدفون خواهم شد، و به زودی خدای متعال این مکان را زیارتگاه و محل رفت و آمد شیعیان و دوستدارانم قرار خواهد داد...) سرانجام امام علیه السلام به مرو رسید، و مامون او را درخانه یی مخصوص و جدا از دیگران فرود آورد و بسیار احترام کرد...^(۴۳)

پیشنهاد مامون

پس از ورود امام به مرو، مامون پیام فرستاد که می خواهیم از خلافت کناره گیری کنیم و این کار را به شما واگذارم، نظر شما چیست؟

امام نپذیرفت، مامون بار دیگر پیغام داد چون پیشنهاد اول مرا نپذیرفتید ناچار باید ولایت عهدی مرا بپذیرید. امام به شدت از پذیرفتن این پیشنهاد نیز خودداری کرد. مامون امام را نزد خود طلبید و با او خلوت کرد، «فضل بن سهل ذو الریاستین» نیز در آن مجلس بود. مامون گفت: نظر من اینست که خلافت و امور مسلمانان را به شما واگذارم. امام قبول نکرد، مامون پیشنهاد ولایت عهدی را تکرار کرد باز امام از پذیرش آن ابا فرمود.

مامون گفت: «عمر بن خطاب» برای خلافت بعد از خود شورایی با عضویت شش نفر تعیین کرد و یکی از آنان جد شما علی بن ابیطالب بود، و عمر دستور داد هر یک از آنان مخالفت کند گردنش را بزنند، اینک چاره یی جز قبول آنچه اراده کرده ام نداری، چون من راه و چاره ای دیگری نمی یابم.

مامون با بیان این مطلب تلویحا امام را تهدید به مرگ کرد، و امام ناچار با اکراه و اجبار ولیعهدی را پذیرفت و فرمود:

«ولایت عهدی را می پذیرم بشرط آنکه آمر و ناهی و مفتی و قاضی نباشم و کسی را عزل و نصب نکنم و چیزی را تبدیل و تغییر ندهم»

و مامون همه ی این شرایط را پذیرفت^(۲۴)، و بدین ترتیب ولایت عهدی خود را بر امام تحمیل کرد تا با این توطئه هم امام را زیر نظر داشته باشد که نتواند مردم را به سوی خویش بخواند، و هم علویان و شیعیان را آرام سازد، و پایه های حکومت خود را تحکیم بخشد.

«ریان بن صلت» می گوید: خدمت امام رضا علیه السلام رفتم و عرض کردم ای فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخی می گویند شما قبول ولیعهدی مامون را نموده اید با آنکه نسبت به دنیا اظهار زهد و بی رغبتی می فرمائید!

فرمود: «خدا گواه است که اینکار خوشایند من نبود، اما میان پذیرش ولیعهدی و کشته شدن قرار گرفتم و ناچار پذیرفتم... آیا نمی دانید که «یوسف» پیامبر خدا بود و چون ضرورت پیدا کرد که خزانه دار عزیز مصر شود پذیرفت، اینک نیز ضرورت اقتضا کرد که من مقام ولیعهدی را به اکراه و اجبار بپذیرم، اضافه بر این من داخل این کار نشدم مگر مانند کسی که از آن خارج است (یعنی با شرائطی که قرار دادم مانند آنست که مداخله نکرده باشم) به خدای متعال شکایت می کنم و از او یاری می جویم» ^(۴۵)

«محمد بن عرفه» می گوید، به امام عرض کردم: ای فرزند پیامبر خدا! چرا ولیعهدی را پذیرفتی؟

فرمود: «به همان دلیل که جدم علی علیه السلام را وادار کردند در آن شورا شرکت کند» ^(۴۶)
«یاسر خادم» می گوید: پس از آنکه امام ولایت عهدی را قبول کرده بود، او را دیدم دستهایش را به سوی آسمان بلند کرده، می گفت:

«خدایا تو می دانی که من بناچار و با اکراه پذیرفتم، پس مرا مؤاخذه مکن همچنانکه بنده و پیامبرت یوسف را مؤاخذه نکردی هنگامیکه ولایت مصر را پذیرفت» ^(۴۷)

و نیز به یکی از خواص خود که از ولایت عهدی امام خوشحال بود فرمود:

«خوشحال نباش این کار به انجام نخواهد رسید و به این حال نخواهد ماند» ^(۴۸)

موضعگیری منفی امام

امام بظاهر و در گفتار ولیعهدی را پذیرفت ولی عملاً آن را نپذیرفته بود زیرا شرط کرد که هیچ مسئولیتی نداشته باشد و درکارها مداخله بی نکند. مامون شرایط را قبول کرده بود ولی گاهی می کوشید برخی کارها را بر امام تحمیل کند و امام را آلت اجرای مقاصد خود قرار دهد، ولی امام بشدت مقاومت می کرد و هرگز با او همکاری نمی کرد.

«معمر بن خلاد» می گوید: امام رضا علیه السلام برایم نقل کرد که مامون به من گفت برخی از افراد مورد اعتماد خودت را معرفی کن تا حکومت شهرهایی که بر من شوریده اند به آنان واگذار کنم. به او گفتم: «اگر به شرایطی که پذیرفتی وفا کنی من هم به عهدم وفا خواهم کرد، من در این کار به این شرط داخل شدم که امر و نهی و عزل و نصب نکنم و مشاور هم نباشم تا پیش از تو در گذرم، سوگند به خدا خلافت چیزی است که به آن فکر نمی کردم، آنگاه که در مدینه بودم بر مرکب سوار می شدم و رفت و آمد می کردم، و اهل شهر و دیگران حوائج خود را به من عرضه می داشتند و من بر آورده می ساختم، و آنان و من همچون عموها بودیم (مثل وابستگان با هم انس و صمیمیت داشتیم) و نامه هایم در شهرها مقبول و مورد احترام بود تو نعمتی بیش از آنچه خداوند به من عطا کرده است برای من نیفزوده بی، و هر نعمتی هم بخواهی بیفزایی باز از خداست که به من عطا می شود» مامون گفت من به عهدم وفا دارم. ^(۴۹)

جشن ولایت عهدی پس از آنکه امام علیه السلام مقام ولیعهدی را بگونه بی که ذکر شد پذیرفت، مامون برای اعلام به مردم و بهره برداریهای سیاسی و تظاهر به اینکه بسیار خشنود و خوشحال است جشنی بر پا کرد، و روز پنجشنبه برای درباریانش جلوس ترتیب داد و «فضل بن سهل» بیرون رفت و مردم را از نظر مامون در باره ی امام رضا علیه السلام و ولیعهدی او آگاه ساخت، و فرمان مامون را ابلاغ کرد که باید لباس سبز (که لباس مرسوم علویان بود) بپوشند و پنجشنبه ی دیگر برای بیعت با امام حاضر شوند...

در روز تعیین شده همه ی طبقات اعم از درباریان و فرماندهان سپاه و قاضیان و دیگران در لباس سبز حاضر شدند، مامون نشست و برای امام عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز جایگاه ویژه یی ترتیب داده بودند و امام نیز با لباس سبز در حالیکه عمامه بر سر و شمشیری به همراه داشت نشست، مامون دستور داد فرزندش «عباس بن مامون» اولین نفر باشد که با امام بیعت می کند، امام دست خود را بلند کرد چنانکه پشت دست بطرف چهره یی خودش و کف دست بسوی بیعت کننده بود.

مامون گفت: دستت را برای بیعت بگشا.

امام فرمود: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ این چنین بیعت می شد.

آنگاه مردم با امام بیعت کردند و دست او همچنان بالای دستها بود، در این مجلس کیسه های پول تقسیم شد، وسخرانان و شاعران در باره ی فضائل امام و در مورد کاری که مامون انجام داده بود داد سخن دادند...

سپس مامون به امام گفت: شما نیز خطبه بخوانید و سخن بگویید.

امام پس از حمد و ثنای الهی خطاب به حاضران فرمود:

«ما بر شما حقی از ناحیه ی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ داریم و شما نیز بر ما حقی بخاطر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

دارید، پس هنگامیکه شما حق ما را ادا کردید بر ما نیز لازم است حقتان را محترم بشماریم» و دیگر در آن مجلس چیزی نفرمود.

مامون دستور داد درهمها را بنام «رضا» سکه زدند. (۵۰)

اقامه نماز عید

در یکی از اعیاد اسلامی مانند عید فطر یا عید قربان، مامون برای امام پیام فرستاد که امامت نماز عید را بپذیرد و نماز را برگزار فرماید. امام پاسخ داد: تو شرایطی که میان من و دوست می دانی، مرا از اقامه ی نماز معذور دار.

مامون گفت: منظورم از این کار آنست که مردم مطمئن شوند و نیز فضیلت تو را بشناسند! فرستاده چند بار میان مامون و امام رفت و آمد کرد، و چون مامون بسیار اصرار ورزید امام پاسخ داد: بیشتر دوست دارم مرا از این کار معاف داری، ولی اگر نمی پذیری و ناچار باید این کار را انجام دهم، من برای اقامه ی نماز عید مانند رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان علی عَلَيْهِ السَّلَام بیرون خواهم آمد.

مامون پذیرفت و گفت: هر طور مایل هستید بیرون بیایید، و دستور داد فرماندهان و درباریان و عموم مردم بامداد عید جلوی خانه ی امام حاضر شوند.

بامداد عید پیش از طلوع آفتاب کوچه ها و راهها از مردم مشتاق پر شد و حتی زنان و کودکان هم آمده بودند و بیرون آمدن امام را انتظار می بردند. فرماندهان به همراه سپاهیان، سوار بر مرکبهای خود جلوی منزل امام ایستاده بودند، آفتاب سر زد، امام غسل کرد و لباس پوشید و عمامه یی سپید که از پنبه بافته شده بود بر سر نهاد، و یک سر عمامه را بر سینه و سر دیگر را از پس پشت بر کتف افکند، خود را معطر ساخت و عصا در دست گرفت، و به همراهان خویش فرمود: آنچه انجام می دهم انجام دهید.

آنگاه پای برهنه در حالیکه شلوار و نیز دامن لباس را تا نیمه ساق پا بالا آورده بود. براه افتاد، پس از چند گام سر به سوی آسمان بلند کرد و تکبیر گفت، همراهانش به تکبیر او تکبیر گفتند... امام به در سرای رسید و ایستاد.

فرماندهان و سپاهیان چون امام را چنان دیدند از مرکبها بر زمین جستند و پاپوشها از پای در آوردند و پا برهنه بر خاک ایستادند.

امام بر در سرای تکبیر گفت و انبوه مردم با او تکبیر گفتند، صحنه چنان شور و عظمتی داشت که گویی آسمان و زمین با او تکبیر می گویند، شهر مرو را سراسر گریه و فریاد فرا گرفت. «فضل بن سهل» چون اوضاع را چنین دید به مامون خبر برد و گفت: ای امیر! اگر «رضا» بدینگونه به مصلاهی نماز برسد فتنه و آشوب می شود و ما همه بر جان خویش بیمناکیم، به او پیام بفرست که باز گردد.

مامون به امام پیام داد: ما شما را به زحمت انداختیم و دوست نداریم به شما زحمت و رنجی برسد، شما باز گردید و با مردم همان کسی که قبلا نماز می خواند نماز را برگزار نماید. امام دستور داد کفش او را بیاورند، و پوشید و سوار شد و به خانه بازگشت. ^(۵۱) و مردم بر نفاق و عوام فریبی مامون پی بردند و دریافتند آنچه در مورد امام ابراز می دارد تظاهر است، و هدفی جز رسیدن به اغراض سیاسی خود ندارد...

بحث و مناظره

مامون در سیاست مزورانه ی خود علیه امام، توطئه های دیگری نیز اندیشیده بود، او که از عظمت مقام معنوی امام در جامعه رنج می برد می کوشید با روبرو کردن دانشمندان با آن حضرت، و به بهانه ی بحث و مناظره ی علمی و استفاده از دانش امام، شکستی بر آن گرامی وارد سازد تا شاید بدین وسیله از محبوبیت او در جامعه بکاهد، و در نظر مردم امام را بیمایه و بیمقدار سازد، اما این خدعه و مکر مامون نتیجه یی جز افزایش عظمت امام و شرمساری مامون نداشت، و آفتاب دانش الهی امام در مجالس علمی چنان می درخشید که خفاش مزوری چون مامون را هر بار در آتش حسد کورتر می ساخت.

«شیخ صدوق» فقیه و محدث بزرگوار شیعه که پیش از هزار سال پیش می زیسته است، می

نویسد:

«مامون از متکلمان گروههای مختلف و گمراه افرادی را دعوت می کرد، و حریص بر آن بود که آنان بر امام غلبه کنند، و این بجهت رشگ و حسدی بود که نسبت به امام در دل داشت، اما آن حضرت با کسی به بحث ننشست جز آنکه در پایان به فضیلت امام اعتراف کرد و به استدلال امام سر فرود آورد...»^(۵۲)

«نوفلی» می گوید: مامون عباسی به «فضل بن سهل» فرمان داد سران مذاهب گوناگون همچون «جائلیق» و «راس الجالوت» و بزرگان «صابئین» و «هربذ اکبر» و پیروان زرتشت، و «نسطاس رومی» و متکلمان^(۵۳) را جمع کند، «فضل» ایشان را گرد آورد...

مامون به وسیله ی «یاسر» متصدی امور امام رضا علیه السلام از امام تقاضا کرد در صورت تمایل با سران مذاهب سخن بگوید، و امام پاسخ داد فردا خواهم آمد، چون یاسر بازگشت امام به من فرمود:

«ای نوفلی! تو عراقی هستی و عراقی هوشیار است، از اینکه مامون مشرکان و صاحبان عقائد را گرد آورده است چه می فهمی؟»

گفتم: فدایت شوم، می خواهد شما را بیازماید و میزان دانشتان را بشناسد...

فرمود: «آیا می ترسی آنان دلیل مرا باطل سازند؟»

گفتم: نه به خدا سوگند، هرگز چنین بیمی ندارم، و امید می دارم خدا ترا بر آنان پیروز گرداند.

فرمود: «ای نوفلی! دوست داری بدانی مامون چه وقت پشیمان می شود؟»
گفتم: آری.

فرمود: «آنگاه که من بر اهل تورات با توراتشان، و بر اهل انجیل با انجیلشان، و بر اهل زبور با زبورشان، و بر صابئین با زبان عبری خودشان، بر هر بزدان با زبان پارسیشان، و بر رومیان با زبان خودشان، و بر اصحاب مقالات با لغتشان استدلال کنم، و آنگاه که هر دسته یی را محکوم کردم و دلیلشان را باطل ساختم، و دست از عقیده و گفتار خود کشیدند و به گفتار من گراییدند، مامون در می یابد مسندی که بر آن تکیه کرده است حق او نیست و در این هنگام مامون پشیمان می گردد و بعد امام فرمود و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم...»

بامداد دیگر امام به مجلس آنان آمد... «راس الجالوت» عالم یهودی گفت: ما از تو به جز از تورات و انجیل و زبور داود و صحف ابراهیم و موسی نمی پذیریم^(۵۴)، آن حضرت قبول کرد، و با آنان به تورات و انجیل و زبور برای اثبات پیامبر اسلام ﷺ به تفصیل استدلال فرمود، آن گرامی را تصدیق کردند و نیز با دیگران بحث کرد و چون همه خاموش ماندند فرمود: «ای گروه اگر در میان شما کسی مخالف است و پرسشی دارد بی شرم و بیم بگوید».

«عمران صابی» که در بحث و علم کلام بی نظیر بود گفت: ای دانشمند! اگر نه این بود که خود به پرسیدن دعوت کردی پرسشی نمی کردم، زیرا من به کوفه و بصره و شام و جزیره

رفتم، و با متکلمان آن سرزمینها سخن گفتم، کسی را نیافتم که وحدانیت خدای را بر من ثابت کند...

امام علیه السلام به تفصیل برهان اثبات خدای واحد را برای او بیان فرمود، ^(۵۵) عمران قانع شد و گفت: سرور من، دریافتم و گواهی می دهم که خدا چنان است که شما فرمودی، و محمد بنده ی اوست که برای هدایت و با دینی درست برانگیخته شده، آنگاه به قبله رو کرد و به سجده در افتاد و اسلام آورد. متکلمان چون سخن «عمران صابی» را شنیدند دیگر چیزی نپرسیدند، و در پایان روز مامون برخاست و با امام علیه السلام به درون خانه رفتند، و مردم پراکنده شدند. ^(۵۶)

شهادت امام

سر انجام مامون تصمیم به قتل امام گرفت، زیرا دریافته بود که به هیچ روی نمی تواند امام را آلت دست خویش قرار دهد، و عظمت امام و توجه جامعه نسبت به آن گرامی نیز روز افزون بود، و با تمام کوششهای مامون که مایل بود بر شخصیت اجتماعی امام لطمه یی وارد سازد، شخصیت و احترام امام روزاروج بیشتری می گرفت، و مامون می دانست هر چه وقت بگذرد حقانیت امام و تزویر مامون بر ملاتر می شود، و از سوی دیگر عباسیان و طرفداران آنان از عمل مامون در واگذاری ولیعهدی خود به امام، ناراضی بودند و حتی به عنوان مخالفت در بغداد با «ابراهیم بن مهدی عباسی» بیعت کردند، و بدین ترتیب حکومت مامون از جهات مختلف در خطر قرار گرفته بود، لذا پنهانی در صدد نابودی امام بر آمد و او را مسموم ساخت تا هم از امام خلاصی یابد و هم بنی عباس و طرفدارانشان را به سوی خود جلب کند، و پس از شهادت آن گرامی به بنی عباس نوشت:

«شما انتقاد می کردید که چرا مقام ولایت عهدی را به علی بن موسی الرضا وا گذاشته ام، آگاه باشید که او درگذشت، پس به اطاعت من در آید»^(۵۷) مامون می کوشید طرفداران و پیروان امام رضا علیه السلام از شهادت امام مطلع نشوند، و با تظاهر و عوامفریبی می خواست نایت خود را پنهان سازد و وانمود کند که امام به مرگ طبیعی در گذشته است، اما حقیقت پنهان نماند و یاران ویژه ی امام و وابستگان از ماجرا با خبر شدند.

«ابا صلت هروی» که از یاران نزدیک امام رضا علیه السلام است، گفتاری دارد که چگونگی امور فیما بین مامون و امام، و سر انجام قتل آن گرامی را برای ما بازگو می کند:

«احمد بن علی انصاری» می گوید از «ابا صلت» پرسیدم:

چگونه مامون با آنکه به احترام و دوستداری امام تظاهر می کرد و او را ولیعهد خود ساخت، ممکن است به قتل او اقدام کرده باشد؟

«ابا صلت» گفت: مامون چون عظمت و بزرگواری امام را دیده بود اظهار احترام و دوستی می کرد، و او را ولیعهد خود نمود تا به مردم وانمود کند که امام دنیا دوست است، و در چشم مردم سقوط کند، اما چون دید بر زهد و تقوای امام لطمه یی وارد نیامد و مردم از امام چیزی بر خلاف قدس و تقوی ندیدند، و بهمین جهت مقام و فضیلت امام نزد مردم روزافزون شد، مامون از متکلمان شهرهای مختلف افرادی را گرد آورد به امید آنکه یکی از آنان در بحث علمی بر امام غلبه کند و مقام علمی امام نزد دانشمندان شکست بخورد، و آنگاه بوسیله ی آنان نقض امام نزد عامه ی مردم مشهور شود، اما هیچکس از یهودیان و مسیحیان و آتش پرستان و صائبین و برهمنان و ملحدان و دهری مذهببان و نیز هیچ جدل کننده یی از فرقه های مسلمانان با امام سخن نگفت مگر آنکه امام بر او پیروز شد و او را به استدلال خویش معترف ساخت،

و چون چنین شد مردم می گفتند: «به خدا سوگند امام برای خلافت اولی و شایسته تر از مامون است» و ماموران مامون این خبرها را برای او بازگو می کردند، و او سخت خشمگین می شد و آتش حسدش زبانه می کشید. و نیز امام علیه السلام از گفتن حق در برابر مامون پروا نداشت، و در بسیاری مواقع چیزهایی که ناخوشایند مامون بود می فرمود، و این نیز موجب شدت خشم مامون و کینه ی او نسبت به امام می شد، و سرانجام چون از حيله های گوناگون خود علیه امام نتیجه نگرفت پنهانی امام را مسموم ساخت» ^(۵۸)

و نیز «ابا صلت» که خود همراه امام بوده، و در دفن امام نیز شرکت داشته است می گوید در راه بازگشت از مرو به بغداد در طوس مامون امام را با انگور مسموم به قتل رساند. ^(۵۹) پیکر پاک امام، در همان بقعه یی که هارون قبلا مدفون شده بود، در جلوی قبر هارون بخاک سپرده شد.

واقعه ی شهادت امام رضا علیه السلام در روز آخر ماه صفر سال ۲۰۳ هجری بود و در این هنگام امام پنجاه و پنج سال داشت...

دروود خدا و پیامبران و پاکان و نیکان بر روح مقدس آن بزرگوار.

باری، سکوت و تحریف تواریخ موجب آن شده که ابعاد جنایات برخی ستمگران و از آن جمله مامون عباسی برای آیندگان بدرستی آشکار نباشد، مامون با رذیلت و حيله گری نه تنها امام علیه السلام را سر انجام مسموم و مقتول ساخت، بلکه بسیاری از وابستگان امام و علویان بزرگوار و شیعیان وفادار به امام را نیز یا نابود کرد یا آواره ی شهرها و دشتها و کوهها نمود، و چنان عرصه را بر آنان تنگ ساخت که آن گرامیان پنهان و گمنام هر یک بگوشه یی فراری شدند، و سر انجام برخی شربت شهادت نوشیدند و برخی نیز گمنام زیستند و مردند، و از تاریخ زندگی بسیاری از آنان هیچ خبری در دست نیست و برخی خبرهای پراکنده نیز توسط شیعیان ضبط و محفوظ مانده است...

چند گفتار از امام رضا علیه السلام برای تبرک و نیز بهره وری از دانش امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، برخی سخنان آن عزیز بزرگوار را ذکر می کنیم:

۱- «المراء مخبوء تحت لسانه» دمرد زیر زبانش پنهان است و چون سخن بگوید شناخته می شود. (۶۰)

۲- «التدبير قبل العمل يؤمنك من الندم» تدبیر و اندیشه پیش از انجام کار تو را از پشیمانی ایمن می دارد. (۶۱)

۳- «مجالسة الاشرار تورث سوء الظن بالاخيار» همنشینی با اشرار و بدکاران موجب بدبینی نسبت به نیکان و درستکاران می شود. (۶۲)

۴- «بئس الزاد الى المعاد العدوان على العباد» دشمنی با بندگان خدا بد توشه یی است برای آخرت. (۶۳)

۵- «ما هلك امرء عرف قدره» شخصیکه قدر و منزلت خویش را بشناسد هلاک نمی گردد. (۶۴)

۶- «الهدية تذهب الضغائن من الصدور» هدیه کینه ها را از دلها می زداید. (۶۵)

- ۷- «اقریبکم منی مجلسا یوم القیمة احسنکم خلقا و خیرکم لاهله» در قیامت آنکس به من نزدیکتر است که در دنیا خوش اخلاقتر و نسبت به خانواده ی خود نیکوکارتر باشد. (۶۶)
- ۸- «لیس منا من خان مسلما» کسی که به مسلمانی خیانت کند از ما نیست. (۶۷)
- ۹- «المؤمن اذا غضب لم یخرجه غضبه عن حق» مؤمن چون خشمگین شود خشمش او را از رعایت حق بیرون نمی برد. (۶۸)
- ۱۰- «ان الله یبغض القیل و القال و اضاعة المال و كثرة السؤال» خداوند قیل و قال و ضایع کردن مال و پرسش بسیار (و بی مورد) را دشمن می دارد. (۶۹)
- ۱۱- محبت کردن با مردم نصف عقل است. (۷۰)
- ۱۲- سختترین کارها سه چیز است: انصاف و حقگویی اگر چه علیه خود باشد- در همه حال بیاد خدا بودن- با برادران ایمانی در اموال مواسات کردن. (۷۱)
- ۱۳- شخص با سخاوت از غذایی که مردم برایش آماده کرده اند می خورد تا دیگران نیز از غذایی که او آماده می سازد بخورند. (۷۲)
- ۱۴- قرآن کلام و سخن خداست از آن نگذرید و هدایت را در غیر آن نجوئید که گمراه می شوید. (۷۳)

پاسخ امام علیه السلام به چند پرسش پرسیدند: خدا چگونه و کجاست؟
 امام فرمود: اساسا این تصویری غلط است، زیرا خداوند مکان را آفرید و خود مکان نداشت، و چگونگی ها را خلق کرد و خود از چگونگی (و ترکیب) بر کنار بود، پس خدا با چگونگی و مکان شناخته نمی شود، و به حس در نمی آید، و به چیزی قیاس و تشبیه نمی گردد.

- چه زمانی خدا بوجود آمده است؟

امام- بگو چه زمانی نبوده تا بگویم چه وقت بوجود آمده است.

- چه دلیلی بر حدوث جهان (یعنی اینکه جهان قبلا نبوده و مخلوق است) وجود دارد؟

امام - نبودی سپس بوجود آمدی، و خود می دانی که خود را نیافریده یی و کسی که مانند توست نیز ترا بوجود نیاورده است.

- ممکن است خدا را برای ما توصیف کنید؟

امام - آنکه خدا را با قیاس توصیف کند همیشه در اشتباه و گمراهی است و آنچه می گوید ناپسند است، من خدا را به آنچه خود تعریف و توصیف فرموده است تعریف می کنم بدون آنکه از او رؤیتی یا صورتی در ذهن داشته باشم: «لا یدرک بالحواس» خدا با حواس آفریدگان درک نمی شود، «ولا یقاس بالناس» به مردم قیاس نمی شود، «معروف بغیر تشبیه» بدون تشبیه شناخته می شود، در عین علو مقام به همه نزدیک است، بدون آنکه بتوان همانندی برای او معرفی کرد، به مخلوقات خود مثال زده نمی شود، «ولا یجور فی قضیته» در حکم و قضاوت خود بر کسی ستم نمی کند... به آیات و نشانه ها شناخته می گردد. (۷۴)

- آیا ممکن است زمین بدون حجت و امام بماند؟

امام - اگر یک چشم بر هم زدن زمین از حجت خدا و امام خالی بماند همه ی زمینیان را فرو خواهد برد.

- ممکن است در باره ی فرج (امام عصر عج) توضیح بدهید؟

امام - آیا نمی دانی که انتظار فرج جزو فرج است؟

- نه نمی دانم مگر به من بیاموزی!

امام - آری، انتظار فرج از فرج است. (۷۵)

- ایمان و اسلام چیست؟

امام - حضرت باقر العلوم فرمودند: ایمان مرتبه یی بالاتر از اسلام، و تقوی مرتبه یی برتر از ایمان و یقین مرتبه یی برتر از تقوی است، و چیزی کمتر از یقین میان مردم تقسیم نشده است.

(۷۶)

- یقین چیست؟

امام - توکل به خدای متعال و تسلیم در برابر اراده و خواست او، و رضایت به قضای الهی، و واگذاری امور خویش به خدا (و از او مصلحت خواستن) ^(۷۷)

- عجب (خود بینی و خود پسندی) که عمل را از بین می برد چیست؟

امام - عجب درجاتی دارد، از جمله آنکه کار زشت در نظر بنده جلوه می کند و آن را نیکو می پندارد و از آن خشنود می شود و گمان می کند کار خوبی انجام داده است، و از جمله آنکه بنده به خدای خود ایمان می آورد آنگاه بر خدامت می گذارد، در حالیکه منت گذاشتن حق خداست. ^(۷۸)

- آیا حضرت ابراهیم که گفت: «و لکن لیطمئن قلبی» در دل خود تردیدی داشت؟

امام - نه ابراهیم یقین داشت، و منظورش این بود که خدا بر یقین او بیافزاید. ^(۷۹)

- چرا مردم از امیر مؤمنان علی علیه السلام دوری کردند و به غیر او روی آوردند با آنکه سابقه

ای فضائل آن حضرت و مقام و منزلت او نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای مردم معلوم و آشکار بود؟

امام - چون امیر مؤمنان علیه السلام از پدران و برادران و عموها و دایی ها و بستگان آنان که با

خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم او در جنگ و ستیز بودند تعداد بسیاری کشته بود، و این باعث دشمنی و

کینه ی آنان شد، و دوست نداشتند امیر مؤمنان علیه السلام ولی و رهبر آنان گردد و نسبت به غیر آن

حضرت این احساس و دشمنی را نداشتند، زیرا غیر او در پیشگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و جهاد با

دشمن مقام امیر مؤمنان را دارا نبود بهمین جهت مردم از امیر مؤمنان دور شدند و به غیر او رو

آوردند. ^(۸۰)

پاورقی

- ۱- به کافی ج ۱ ص ۴۸۶ و اعلام الوری ص ۳۰۲ و ارشاد مفید ص ۲۸۵ و قاموس الرجال ج ۱۱ ص ۳۱ ملحقات مراجعه شود.
- ۲- نام دیگر این بانو «تکتم» است.
- ۳- اعلام الوری ص ۳۰۲
- ۴- اعلام الوری ص ۳۰۴
- ۵- اعلام الوری ص ۳۰۵- کافی ج ۱ ص ۳۱۶
- ۷- اعلام الوری ص ۳۱۴
- ۸- اعلام الوری ص ۳۱۵
- ۹- کافی ج ۶ ص ۲۸۳
- ۱۰- مناقب ج ۴ ص ۳۶۲
- ۱۱- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۷۴
- ۱۲- کافی ج ۸ ص ۲۳۰
- ۱۳- کافی ج ۶ ص ۲۹۸
- ۱۴- مناقب ج ۴ ص ۳۶۰
- ۱۵- کافی ج ۵ ص ۲۸۸
- ۱۶- معجم رجال الحدیث ج ۲ ص ۲۳۷- رجال کشی ص ۵۸۸
- ۱۷- کافی ج ۱ ص ۴۸۷
- ۱۸- کافی ج ۸ ص ۲۵۷
- ۱۹- تاریخ ابن اثیر ج ۶ ص ۲۲۷
- ۲۰- رجوع شود به تواریخی که خلافت مامون و شرح زندگی «یحیی بن اکثم» را نوشته اند و از جمله به «مروج الذهب مسعودی» و به تاریخ «ابن خلکان».
- ۲۱- الامام الرضا، محمد جواد فضل الله ص ۹۱ به نقل از تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۲۸۴ و ۳۰۸
- ۲۲- به "مقاتل الطالبیین" ابو الفرج اصفهانی و تتمه المنتهی و دیگر کتب تواریخ رجوع شود.
- ۲۳- حیاة الامام الرضا، جعفر مرتضی الحسینی ص ۲۱۳-۲۱۴ و بحار ج ۴۹ ص ۱۳۹ و مسند امام رضا علیه السلام ج ۱ ص ۷۷-۷۸ و عیون اخبار ج ۲ ص ۱۵۳

- ۲۴- حیاة الامام الرضا ص ۲۱۴ و بحار ج ۴۹ ص ۲۹۰ و عیون اخبار ج ۲ ص ۲۳۹
- ۲۵- حیاة الامام الرضا ص ۲۱۴ و كشف الغمه ج ۳ ص ۹۲ و مسند امام رضا ج ۱ ص ۱۷۸ و عیون اخبار ج ۲ ص ۲۱۹
- ۲۶- حیاة الامام الرضا ص ۲۱۵ و رجال ممقانی ج ۱ ص ۹۷ و عیون اخبار ج ۲ ص ۲۱۲
- ۲۷- حیاة الامام الرضا ص ۳۶۴ و به شرح میمیه ابی فراس ص ۱۹۶ و عیون اخبار ج ۲ ص ۱۷۰ و بحار ج ۴۹ ص ۱۸۳ و مسند امام رضا ج ۲ ص ۹۶ رجوع شود.
- ۲۸- بحار ج ۴۹ ص ۱۸۹
- ۲۹- کافی ج ۱ ص ۴۹۸- منتهی الامال
- ۳۰- بحار ج ۴۹ ص ۹۱- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۷۸
- ۳۳- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۱
- ۳۴- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۲-۱۳۳
- ۳۵- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۴
- ۳۶- بحار ج ۴۹ ص ۱۲۷
- ۳۷- ده سرخ در نیم فرسخی شریف آباد و شش فرسخی مشهد مقدس واقع شده است (منتخب التواریخ ص ۵۴۴)
- ۳۸- بحار ج ۴۹ ص ۱۲۵- عیون اخبار ج ۲ ص ۱۳۵
- ۳۹- ظروفی که از سنگ این کوه می تراشند هم اکنون نیز بسیار مورد توجه است و از همین سنگ انواع وسائل دیگر نیز ساخته می شود و از کالاها و سوقاتهای معروف شهرستان مشهد است، و عموم اهالی مشهد از داستان دعای حضرت در مورد این کوه و برکت آن آگاهی دارند.
- ۴۰- بحار ج ۴۹ ص ۱۲۵- عیون اخبار ج ۲ ص ۱۳۵
- ۴۱- همین مکانی که اکنون مرقد مطهر امام رضا علیه السلام است.
- ۴۲- بحار ج ۴۹ ص ۱۲۵- عیون اخبار ج ۲ ص ۱۳۵-۱۳۶
- ۴۳- ارشاد مفید ص ۲۹۰
- ۴۴- ارشاد مفید ص ۲۹۰
- ۴۵- علل الشرایع ص ۲۲۷-۲۲۸ و عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۸
- ۴۶- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۴۱
- ۴۷- امالی صدوق ص ۷۲
- ۴۸- ارشاد مفید ص ۲۹۲
- ۴۹- عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۶۴

- ۵۰- ارشاد مفید ص ۲۹۲-۲
- ۵۱- ارشاد مفید ص ۲۱۴-۲۱۳- عیون اخبار ج ۲ ص ۱۴۹-۱۴۸
- ۵۲- بحار ج ۴۹ ص ۱۷۵-۱۷۶
- ۵۳- جاثلیق: رئیس اسقفان مسیحی- راس الجالوت: رئیس علمای یهود- صابئین: فرشته پرستان یا ستاره پرستان یا کسانیکه به نوبت و شریعتی ایمان نداشتند- هریذ: معرب «هرید» است و به خادم آتشکده و قاضی گبران و آتش پرستان گفته می شود نسطاس: پزشک رومی- متکلمان: کسانیکه در علم عقائد مهارت داشتند.
- ۵۴- راس الجالوت یهودی بود و به انجیل ایمان نداشت ولی به آن آشنائی داشت و می خواست از اینراه نیز امام را در حضور مسیحیان بیازماید تقاضا کرد که امام به انجیل نیز استدلال کند.
- ۵۵- برهان مفصل و ژرفی که امام علیه السلام در آن مجلس بیان فرمود در کتاب «توحید صدوق» ذکر شده است.
- ۵۶- توحید صدوق ص ۴۲۹-۴۲۷ و اثبات الهداة ج ۶ ص ۴۵-۴۹
- ۵۷- طبری ج ۱۱ ص ۱۰۳۰- البداية و النهایه ج ۱۰ ص ۲۴۹ و غیر آن به نقل حیاة الامام الرضا ص ۳۴۹
- ۵۸- عیون اخبار ج ۲ ص ۲۴۱
- ۵۹- عیون اخبار ج ۲ ص ۲۴۵
- ۶۰- ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵- مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۹۴-۲۹۱
- ۶۶- ۶۷ و ۶۸- مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵-۲۹۴
- ۶۹- ۷۰ و ۷۱- مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۹۰-۲۸۵
- ۷۲- مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵-۲۹۴
- ۷۳- مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۰۵-۲۹۴
- ۷۴- مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۴۷-۱۰
- ۷۵- مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۲۷
- ۷۶- مسند الامام الرضا ج ۱ ص ۲۵۸
- ۷۷- مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۵۸
- ۷۸- مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۲۸۵
- ۷۹- مسند الامام الرضا علیه السلام ج ۱ ص ۳۱۵
- ۸۰- عیون اخبار الرضا علیه السلام ج ۲ ص ۸۱